



مے نویسم کہ
فراموش نکنم

۶

واردات و صادرات
جیب کوچک من

۷

ویژه‌ی نوجوانان، سال نوزدهم، شماره‌ی ۶ الکترونیک، پنج‌شنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۸، ۱۹ شعبان ۱۴۴۰، ۲۵ آوریل ۲۰۱۹



لبخند

تمام عکس‌های سیاه و سفید جهان
رنگی می‌شوند،
وقتی تو می‌خندی!

نازنین حسن‌پور، ۱۶ ساله
خبرنگار افتخاری از تهران



در آخرین روزهای
سی و هفتمین جشنواره‌ی جهانی فیلم فجر

بزن بریم سینما!

● علی مولوی

اگر اهل سینما فتن و عشق سینما هستید، بر ای تماشای فیلم‌های سی و هفتمین جشنواره‌ی جهانی فیلم فجر، فقط امروز و فردا را فرصت دارید. برای این‌که از بین فیلم‌های ۶۶ سانس باقی‌مانده از جشنواره بتوانید به انتخاب بهتری برسید، در این صفحه و صفحه‌ی ۳، شش فیلم جذاب و دیدنی جشنواره را برایتان معرفی کرده‌ایم.

«دونده»/عکس: مانی پتگر

از میان کمیک‌استریپ

«بکاسین» نام شخصیت و مجموعه‌ی کمیک‌استریپی محبوب در فرانسه است. این شخصیت، نخستین بار بر اساس نامه‌های «ژاکلین ریویر» و با تصویرگری «ژوزف پینگن» در هفته‌نامه‌ی دختران «لو سَمین دو سوزت» در دوم فوریه‌ی ۱۹۰۵ میلادی خلق شد و برای دهه‌ها از محبوب‌ترین آثار کمیک‌استریپ در فرانسه بوده است. «برونو پودالید»، نویسنده، بازیگر و کارگردان ۵۸ ساله‌ی فرانسوی، این شخصیت داستانی محبوب را به قاب سینما آورده است. فیلم او همین چند هفته‌ی قبل نامزد دریافت جایزه‌ی بهترین فیلم فرانسوی از کلاب‌مدیا سینه در فرانسه بوده و نمایش آن در جشنواره‌ی فیلم فجر، نخستین نمایش آسیایی این فیلم به‌شمار می‌رود. فیلم بکاسین داستان دختر کشاورزی ساده، شلخته و سر به‌خواست که به‌عنوان پرستار بچه در خانواده‌ای ثروتمند استخدام می‌شود. گفتنی است فیلم بکاسین که در بخش «نمایش فیلم‌های کمدی معاصر» حضور دارد، امروز ساعت ۲۲ و ۳۰ دقیقه در سالن یک پردیس سینمایی چارسو و فردا ساعت ۲۲ و ۱۵ دقیقه در سالن یک سینما فلسطین نمایش داده می‌شود.



«بکاسین»



شهر فرنگ

«دونده»/عکس: مانی پتگر

یک بار دیگر بادونده

می‌شود گفت در کنار فیلم‌هایی مثل «گاو» ساخته‌ی «داریوش مهرجویی» و «جدایی نادر از سیمین» ساخته‌ی «اصغر فرهادی»، فیلم «دونده» ساخته‌ی متفاوت و دیدنی «امیر نادری»، از شناسنامه‌های جدی و نماد سینمای ایران در جهان است. فیلمی که از نخستین فیلم‌های جریان نوی سینمای پس از انقلاب اسلامی ایران به‌شمار می‌رود و در حضور جهانی‌اش، بسیار خوش درخشید و جوایز بسیاری از جمله مدال طلای شهر جیفونی و جایزه‌ی گریفون برنزی را از جشنواره‌ی جیفونی ایتالیا و جایزه‌ی بزرگ جشنواره‌ی فیلم سه‌قاره‌ی نانت فرانسه را از آن خود کرد. دونده، داستان امیر، نوجوانی تنها است که سودای مهاجرت به آن سوی آب‌های دریای جنوب را دارد. او به تدریج می‌فهمد به آموختن نیاز دارد و به کلاس‌های شبانه می‌رود و تا الفبا را یاد بگیرد. گفتنی است آخرین نمایش نسخه‌ی ترمیم‌شده‌ی فیلم دونده با کیفیتی متفاوت و دیدنی، امروز ساعت ۲۰ و ۳۰ دقیقه در سالن چهار پردیس سینمایی چارسو خواهد بود.

در سی و دومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب

۲۶۰ ناشر کودک و نوجوان حضور دارند!

«خواندن، توانستن است!» این شعار سی و دومین نمایشگاه کتاب تهران است که از روز گذشته در مصلای امام خمینی^{ره} شروع به کار کرده. اگر یادت باشد هفته‌ی گذشته گفتیم که امسال بخش کودک و نوجوان نمایشگاه در رواق شرقی مستقر است و با مراجعه به این بخش می‌توانی کتاب‌های مورد علاقت را پیدا کنی.

مسئولیت بخش کودک و نوجوان نمایشگاه کتاب را، انجمن فرهنگی ناشران کودک و نوجوان دارد و از سوی این انجمن مسعود گلابی، آن را اداره می‌کند.

مسعود گلابی، مدیر بخش کودک و نوجوان سی و دومین نمایشگاه کتاب در گفت‌وگو با دو چرخه می‌گوید: «امسال ۲۶۰ ناشر کودک و نوجوان در نمایشگاه حضور دارند و سعی شده است که فضای بیش‌تر و منسجم‌تری برای بخش کودک و نوجوان در نظر گرفته شود.»

اما اگر دوست داشته باشید ببینید در دیگر بخش‌های نمایشگاه چه خبر است باید گفت: «۲۴۰۰ ناشر داخلی با ۳۰۰ هزار عنوان کتاب و حدود ۸۰۰ ناشر خارجی با ۱۳۷ هزار عنوان کتاب در نمایشگاه سی و دوم حضور دارند.»

سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران هم مثل سال‌های گذشته، فرهنگ‌سرای کتاب را در نمایشگاه دایر



عکس: محمود اعتمادی/دوچرخه

کرده است و با فعالیت‌های فرهنگی و هنری متنوعی، مخاطبان را به سمت خود می‌کشاند. علاوه بر این ۶۰ برنامه و نشست فرهنگی در بخش آموزشی نمایشگاه کتاب برگزار می‌شود.

امین آصفی، مدیر علمی فرهنگی بخش ناشران آموزشی نمایشگاه کتاب تهران هم از برگزاری بیش از ۶۰ برنامه در سالن نشست‌های علمی فرهنگی بخش آموزشی سی و دومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران خبر می‌دهد. او با اشاره به تنوع برنامه‌ها در این بخش، می‌گوید: «حدود ۲۰ درصد برنامه‌ها شامل رونمایی و جشن امضای کتاب می‌شود. بقیه‌ی برنامه‌ها هم عمدتاً

کارگاه‌های آموزشی و رونمایی از استارت‌آپ‌های فرهنگی می‌شود.» در سرای اهل قلم هم مثل سال‌های گذشته برنامه‌ها و نشست‌های متنوعی برگزار می‌شود. یکی از نشست‌ها به فولکور و ادبیات کودک اختصاص دارد که دبیر آن دکتر محمدجواد رسولی است و سخنرانان شهرام اقبال‌زاده، دکتر محمدجعفری قنوانی و دکتر مریم جلالی هستند. این نشست روز ۱۳ اردیبهشت ساعت ۱۷ و ۳۰ دقیقه برگزار می‌شود. فعالیت سی و دومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تا ۱۴ اردیبهشت در مصلی امام خمینی^{ره} تهران ادامه خواهد داشت.

گلاب‌گیری در اشراق

اردیبهشت، فصل گلاب‌گیری است و خیلی‌ها برای دیدن این اتفاق به قصر کاشان و دیگر مراکز گل و گلاب‌گیری سفر می‌کنند. اما کسانی که امکان سفر ندارند، در شهر تهران هم می‌توانند شاهد گلاب‌گیری باشند. فرهنگ‌سرای اشراق با برپایی مراسم گلاب‌گیری این فرصت را فراهم می‌کند. هفدهمین جشنواره‌ی گلاب‌گیری «سفری نرفته به قصر کاشان» از ۲۸ فروردین در این فرهنگ‌سرا آغاز شده و تا ۱۵ اردیبهشت فعالیت آن ادامه دارد.

رضا دوست‌علی، مدیر مراکز فرهنگی و هنری منطقه‌ی ۴ و رئیس فرهنگ‌سرای اشراق در این باره می‌گوید: «این جشنواره در حمایت از تولیدکنندگان و صنعتگران هنرمند ایرانی و با هدف اعتلای فرهنگ، هنر و با نگاه به فرهنگ غنی ایرانی و احیای سنت‌های بومی، محلی و ترویج و توسعه‌ی فرهنگ مصرف و تغذیه‌ی سالم اجرا خواهد می‌شود تا شهروندانی که امکان بازدید از این مراسم را در شهر کاشان ندارند، از نزدیک شاهد برپایی این مراسم سنتی زیبا باشند.»

رییس فرهنگ‌سرای اشراق هم چنین می‌گوید: «اجرای



عکس: سیمه عباسی/خبرگزاری شهر

مراسم سنتی گلاب‌گیری، نمایشگاه عرضه‌ی مستقیم محصولات متنوع مانند گلاب و عرقیات سنتی، نمایشگاه سوغات و صنایع دستی استان‌ها، نمایشگاه فرش و تابلو فرش دست‌باف، هنر فاخر ایرانی، غرفه‌های گل و گیاهان زینتی، موسیقی آیینی استان‌ها، رادیو جشنواره، غرفه کودک و برپایی کارگاه‌های تخصصی از جمله فعالیت‌های این جشنواره به شمار می‌آید.»

جشنواره‌ی سفری نرفته به قصر کاشان، هر روز از ساعت ۱۰ تا ۲۲ در فلکه‌ی دوم تهران پارس، انتهای خیابان جشنواره، فرهنگ‌سرای اشراق پذیرای دوستداران این آیین سنتی است.



تصویرگری: کلای ری روبرتس

هر کس سهمی از دوست داشتن دارد

● یاسمن رضائیان

چند نوع دوست داشتن در دنیا وجود دارد؟ این سؤال را از خود می‌کنم و بعد در حالی که در ابتدای روزی تازه قدم می‌زنم جواب می‌دهم: «دوست‌داشتن‌های بسیاری وجود دارد. من مادرم را دوست دارم. پدرم را دوست دارم. برادر و خواهرم را هم با همه‌ی خراب‌کاری‌هایی که می‌کنند و گردن من می‌اندازند دوست دارم.» از خیابان رد می‌شوم. گریه‌ای آن سوی خیابان، زیر سایه‌ی خنک درخت صبحگاهی، نشسته است. لبخند می‌زنم و می‌گویم: «گریه‌ها. من گریه‌ها را هم دوست دارم.» زهرا مرا از خیالاتم بیرون می‌آورد و می‌گوید: «چه قدر هوا گرم شده است.» و من می‌گویم: «درست است. هوای گرم. من خورشید را هم دوست دارم.» بعد با خودم فکر می‌کنم دوست‌داشتن‌های بسیاری در جهان وجود دارد، آن قدر که نمی‌شود آن‌ها را شمرد.

من با مامان همیشه حرف‌های بسیاری برای گفتن دارم. می‌توانم هر روز از شش ساعتی که در مدرسه هستم، ۶۰ ساعت قصه و ماجرا بیاوم و برای او تعریف کنم. وقتی با زهرا هستیم، می‌توانیم تا آخر دنیا کنار هم راه برویم و حرف بزنیم و بخندیم. من حتی می‌توانم با گریه‌های دوست‌داشتنی هم حرف بزنم. هر چند آن‌ها فقط آدم را نگاه می‌کنند و جواب نمی‌دهند؛ اما باز هم حرف‌زدن با مخلوقی که دوستش داری لذت‌بخش است.

این را گفتم که بگویم می‌دانم وقتی آدم کسی یا چیزی را دوست دارد چه رفتارهایی با او دارد. دوست‌داشتن، مرا به زندگی دل‌گرم می‌کند و داشتن کسانی که بتوانم دوستشان داشته باشم به من شور و انگیزه‌ی ادامه‌دادن می‌دهد. این حس منحصر به فرد باعث می‌شود مهربان‌تر باشم. قلبم بزرگ‌تر بشود و بیش‌تر دیگران را درک کنم.

به تعداد مخلوقات‌ی که در دنیا وجود دارند حس دوست‌داشتن هم وجود دارد. هر کس می‌تواند بی‌شمار مخلوق را دوست داشته باشد. بی‌شمار مخلوق برای دوست‌داشتن یعنی بی‌شمار دل‌گرمی برای زندگی، بی‌اندازه شور و شوق برای ادامه‌دادن. یعنی هر کس سهمی بسیار وسیع از این حس باشکوه دارد و کسی که در قلبش حتی کوچک‌ترین نهال دوست‌داشتن روییده باشد نشانه‌ای از تو دارد. می‌دانم تو، ما را دوست داری و ما این حس را از تو در وجودمان داریم. دوست‌داشتن مخلوقات به من نشان می‌دهد من در وجودم تکه‌ای از تو را دارم؛ تکه‌ای که بی‌نیاز است دوستش دارم.

ترجمه‌ی آزاد متن تصویر: هر چه مهربان‌تر باشی، خودت را بیش‌تر دوست خواهی داشت و هر چه بیش‌تر مراقب گل‌ها باشی، از روح خودت بیش‌تر مراقبت کرده‌ای.

هم‌شاهری

گروه ضمایم همشهری ناشر نشریات:

دوچرخه، استان‌ها، محله

نشانی: تهران، خیابان ولی‌عصر^ع،

نرسیده به پارک وی، کوچه‌ی توریج،

شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همشهری

(طبقه‌ی پنجم، دوچرخه)

تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰

آ تبلیه: گشتاسب فروزان (مدیر هنری)، علیرضا صفری (صفحه‌آرا)، ابراهیم رستمی عزیزی (مسئول هماهنگی)، و با سپاس از بخش‌های مختلف روزنامه‌ی همشهری
صندوق پستی دوچرخه: ۵۴۴۶-۱۹۳۹۵
نمبر: ۲۳۰۲۳۵۹۱
پست الکترونیکی: docharkkeh@hamshahri.org

دوچرخه را آنلاین بخوانید:

docharkkeh_weekly

www.hamshahronline.ir/service/children

سردبیر: مناف یحیی‌پور

تحریریه: شیوا حریری (چشمه‌ها)، فریبا خانی

(خبر و ایستگاه)، نفیسه مجیدی زاده (داماسج)،

حدیث لزرغلامی (خانه‌ی فیروزه‌ای)، علی مولوی

(شهر رنگ و چرخ فلک)، آیداد ابوترابی (راه‌دانش

و چرخ‌سبز)، محمد سرابی (کافه دوچرخه)،

حسین تولایی (شعر)، شادی خوشکار (داستان

نوجوان)، سیدسروش طباطبایی پور (مدیر داخلی

نشریه)، نیلوفر نیک‌بنیاد و یاسمن رضائیان



ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همشهری،

ویژه‌ی نوجوانان

سال نوزدهم، شماره‌ی ۶ الکترونیک

پنج‌شنبه ۵ اردیبهشت ۱۳۹۸

صاحب امتیاز: مؤسسه‌ی همشهری

مدیر مسئول: مهران کرمی



شهرتک

رفیق کوچولو

راز و رمز خوب بودن!

«مونیکا سیمتس»، فیلم‌ساز ۳۹ ساله‌ی استونیایی، فارغ‌التحصیل دیپارتمان سمعی و بصری دانشگاه تالین و دانش‌آموخته‌ی رشته‌های ادبیات و فرهنگ عامه در دانشگاه تارتو است. او بیش‌تر به خاطر فیلم‌های کوتاه‌اش شناخته شده است و فیلم «رفیق کوچولو»، نخستین فیلم بلند سینمایی اوست. رفیق کوچولو پیش از این برنده‌ی جوایز بسیاری از جمله، جایزه‌ی ویژه‌ی تماشاگران از جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم پوسان کره‌ی جنوبی، برنده‌ی جایزه‌ی بهترین فیلم از جشنواره‌ی فیلم بریتانیا و برنده‌ی جایزه‌ی منتقدان از جشنواره‌ی فیلم‌های تاریخی واترلوی بلژیک شده است. نمایش رفیق کوچولو در بخش «جشنواره‌ی جشنواره‌ها» در جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم فجر، نخستین نمایش منطقه‌ای این فیلم به‌شمار می‌رود.

داستان این فیلم در دوران حکومت استبدادی استالین می‌گذرد و مادر دختری به‌نام «لیلو» به کمپ زندانیان فرستاده می‌شود. لیلو تصمیم می‌گیرد و با خود عهد می‌کند که به آخرین حرف‌های مادرش که از او خواسته بود بچه‌ی خوبی باشد عمل کند. او می‌خواهد بهترین رفتارش را در دنیای پر از معمای آدم‌بزرگ‌ها ارائه کند، به این امید که زودتر به آغوش مادرش بازگردد.

گفتنی است آخرین نمایش فیلم رفیق کوچولو، امروز ساعت ۲۱ و ۴۵ دقیقه در سالن سوم پردیس سینمایی چارسو خواهد بود.

یک زندگی تازه

«سیسیلیا» و «دیه‌گو»، قادر به بچه‌دار شدن نیستند و در این میان با تماسی از طرف اژانس فرزندخواندگی مواجه می‌شوند که مدت‌ها پیش در آن ثبت‌نام کرده بودند. ورود ناگهانی «جوئل»، پسر بی‌گناهی‌ای سخت به خانه‌ی آن‌ها، شرایط و روند زندگی‌شان را عوض می‌کند و اتفاق‌هایی را برایشان پیش می‌آورد.

فیلم «جوئل»، ساخته‌ی «کارلوس سورین»، فیلم‌ساز ۷۵ ساله و با تجربه‌ی آرژانتینی است و میهمان بخش مسابقه‌ی «سینمای سعادت» در سی و هفتمین جشنواره‌ی جهانی فیلم فجر است. این فیلم پیش از این برنده‌ی جایزه‌ی بهترین فیلم‌نامه از جشنواره‌ی فیلم هاوانا در کوبا و نامزد دریافت جایزه از جشنواره‌های جهانی فیلم روتردام هلند و سانتا باربارا آمریکا بوده است.

گفتنی است آخرین نمایش فیلم جوئل، امروز ساعت ۲۲ و ۳۰ دقیقه در سالن چهارم پردیس سینمایی چارسو نمایش داده می‌شود.



«دروازه‌بان»

دروازه‌بان‌های دراسارت

فیلم سینمایی «دروازه‌بان»، روایتگر داستان زندگی اسیری آلمانی است که پس از جنگ جهانی دوم در اردوگاهی در نزدیکی شهر منچستر، دوران اسارت خود را سپری می‌کند. روزگار به گونه‌ای پیش می‌رود که او از چهره‌ای منفور به قهرمانی محبوب در ورزش انگلیس تبدیل می‌شود.

دروازه‌بان، محصول مشترک آلمان و انگلیس است و کارگردانی آن را «ماکوس اچ. روزن‌مولر»، فیلم‌ساز ۵۶ ساله‌ی آلمانی برعهده داشته است. فیلم دروازه‌بان پیش از این نامزد بهترین فیلم از جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم پکن، نامزد جایزه‌ی بهترین موسیقی و بهترین طراحی صحنه از جایزه‌ی فیلم آلمان و نامزد بهترین فیلم از جشنواره‌ی فیلم هامبورگ بوده و نمایش آن در جشنواره‌ی جهانی فیلم فجر، نخستین نمایش منطقه‌ای این فیلم به حساب می‌آید.

گفتنی است آخرین نمایش فیلم دروازه‌بان در بخش «مروری بر سینمای آلمان»، امروز ساعت ۲۱ و ۱۵ دقیقه در سالن پنجم پردیس سینمایی چارسو است.



«جوئل»

سبزتر از پرواز

«گئورگ» که در تلفظ مونیخی «شُرش» خوانده می‌شود، باغبانی کم‌حرف است که تمام وقتش را صرف کارش می‌کند. هر چند کارش رونق چندانی ندارد و زندگی خانوادگی‌اش نیز مدت‌هاست در مسیر خوبی حرکت نمی‌کند. او تنها زمانی در آرامش است که با هواپیمای قدیمی‌اش در آسمان پرواز می‌کند.

«فلورین گالن‌برگر»، فیلم‌ساز ۴۷ ساله‌ی آلمانی نام‌آشنایی است که دو سال قبل در جشنواره‌ی جهانی فیلم فجر به‌عنوان داور بخش سینمای سعادت حاضر بود. شاید «گُلنیا»، فیلم مشهور او را با بازی «اما واتسون» و «دنیل برول» دیده باشید. اما گالن‌برگر در تازه‌ترین فیلمش، راهی متفاوت و شاعرانه را پیش گرفته است.

فیلم «از این سبزتر نمی‌شود... باغبان گفت و پرواز کرد»، همانند اسمش پر از مضامین شاعرانه است و داستان مردی است که نیاز دارد برای پشت‌سر گذاشتن مشکلات، به خود واقعی‌اش برسد. می‌شود گفت این فیلم، به‌نوعی از دسته‌بندی فیلم‌های جاده‌ای است، با این تفاوت که داستانش در هواپیما و آسمان می‌گذرد. این فیلم پیش از این نامزد جایزه‌ی بهترین فیلم در جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم شانگهای بوده و حالا در بخش «مروری بر سینمای آلمان» در جشنواره‌ی جهانی فیلم فجر نمایش داده می‌شود. گفتنی است آخرین نمایش این فیلم تماشاچی، امروز ساعت ۱۳ در سالن پنجم پردیس سینمایی چارسو است.



«از این سبزتر نمی‌شود... باغبان گفت و پرواز کرد»

اگر رودخانه‌ها باردیگر لبخند بزنند

قانون کلی این است که تعطیلات به کام همه شیرین می‌آید. همه دوستش دارند و هر وقت پیدایش می‌شود، برایش میهمانی‌های شاد و مجالس تحسین و ستایش به پا می‌کنند.

اما برای ما دیگر این طور نیست. حالا که دارم برایتان می‌نویسم، من و دیگر نوجوانان خوزستانی یک ماهی است که در خانه مانده‌ایم. از یک سو به درس‌های تلنبار شده فکر می‌کنیم و از سوی دیگر هر بار که تعطیلی بیش‌تر می‌شود، مزه‌ی دهانمان تلخ می‌شود و به خود می‌لرزیم که دیگر چه در پیش است؟ سیل روی کدام خانه انگشت گذاشته؟ نکند مدرسه‌مان قرار است طعمه‌ی آب شود؟

حالا، همین حالا، از تعطیلات بیزاریم. حاضریم سخت‌ترین امتحان‌ها را بدهیم، اگر رودها به خانه باز می‌گردند. حاضریم شبانه‌روز سر کلاس‌های درس حاضر شویم، اگر خانه‌های ویران و زندگی‌های فروپاشیده درست می‌شوند. حاضریم هر کاری بکنیم، اگر کارون و کرخه و دز نقاب‌های وحشتناک را می‌شکنند و یک‌بار دیگر به سویمان لبخند می‌زنند!

نگار مطیع، ۱۵ ساله، خبرنگار افتخاری از اهواز



عکس: یکتا زنده‌بودی، ۱۲ ساله، خبرنگار افتخاری از تنگستان

کاش غیر ممکن، ممکن باشد

می‌گویند هیچ غیرممکنی وجود ندارند، ولی اشتباه است. اگر از من می‌خواستند آرزوهایم را بگویم، هیچ‌وقت واقعی‌ترین آرزویم را نمی‌گفتم. می‌گویند اگر از آرزوهای بلند حرف بزنی، واقعی نمی‌شوند. من اصلاً دلم نمی‌خواهد آرزو بماند، برای همین فقط در دلم از آن‌ها صحبت می‌کنم.

غیرممکن‌های زیادی در دنیایم وجود دارند که نتوانستند جایشان را با حقیقت عوض کنند. برایم دیدن عدالت در گوشه و کنار واقعیت، بزرگ‌ترین غیرممکن است و گذراندن روزی بدون مواجه شدن با دردهای اجتماعی یکی دیگر از این غیرممکن‌هاست. دلم می‌خواهد همه منصف شویم و حواسمان به جامعه باشد و کمک کنیم نه فقیری داشته باشیم، نه بیکاری. دلم می‌خواهد همه به‌موقع حقوق بگیریم و به حق در شغلمان بنشینیم. دلم می‌خواهد کاری کنیم که هیچ کودک کاری نباشد که در سرمای چهارمین فصل با دست‌هایی که در جیب پاره‌ی کاپشنش فروبرده، بگوید: «جوراب می‌خری؟» دلم می‌خواهد فوق‌العاده شویم. اشتباهاتمان را قبول کنیم. زود قضاوت نکنیم. یادمان نرود رعایت کردن قوانین برای همه است. دلم می‌خواهد جهانی بسازم که کسی نگوید هیچ غیرممکنی وجود ندارد، اشتباه است!

ملیکا نادری، ۱۶ ساله، خبرنگار افتخاری از تهران

آرزوی ماهی‌ها

تصور کنید ما را در یک حصار شیشه‌ای رها کنند، جایی که برایمان غریبه است. چه دنیای وحشتناکی می‌شود!

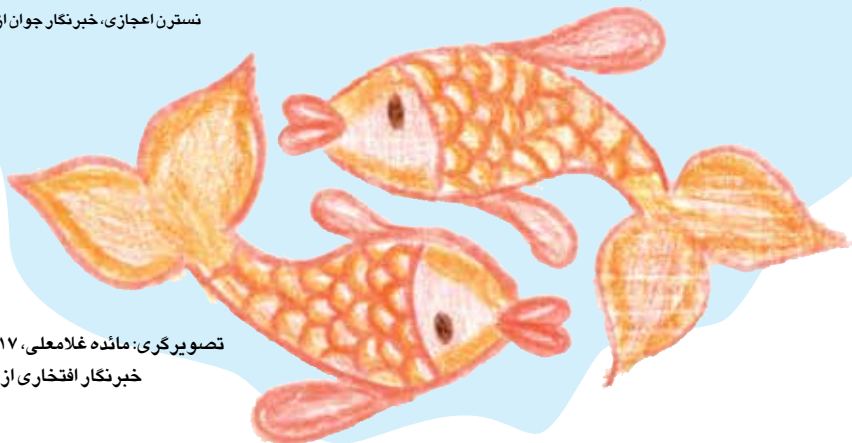
همین طور که دور خودمان می‌چرخیم تا راه فراری پیدا کنیم، از پشت شیشه، چهره‌ی کج و کوله‌ای می‌بینیم. تقلایمان برای فرار بیش‌تر می‌شود و ناگهان یک نفر برای این که هنر نوازندگی‌اش را ثابت کند، با انگشت‌های بی‌ریختش چنان به شیشه می‌زند که انگار دنیا را روی سرمان خراب می‌کنند. آن قدر می‌ترسیم که قلبمان توی دهانمان می‌آید.

هیچ راه فراری نیست، فقط دور خودمان می‌چرخیم و می‌چرخیم!

ماهی‌های توی تنگ هفت‌سین هر روز در چنین دنیای وحشتناکی زندگی می‌کنند.

تا دیر نشده به فکر آزادی‌شان باشیم...

نسترن اعجازی، خبرنگار جوان از تهران



تصویرگری: مانده غلامعلی، ۱۷ ساله، خبرنگار افتخاری از تهران



تصویرگری: مهرانا سلطانی، ۱۷ ساله، خبرنگار افتخاری از سر وستان

همه چیز اتفاقی بود

دلم را به دریا زدم و رفتم به سمت دفتر. خانم محمودی تنها بود و داشت تند تند چیزهایی در دفترش می‌نوشت. آب دهانم را قورت دادم و چند بار مقنعه‌ام را صاف کردم. آهسته در زدم، اما خانم محمودی تمام حواسش به چیزهایی بود که می‌نوشت. کمی محکم‌تر در زدم، بی‌آن که سرش را بلند کند، گفت: «بفرمایید». چند قدم جلو رفتم و گفتم: «اجازه خانم؟» سرش را بلند کرد و با دیدنم گفت: «به‌به! مرادی، شاگرد منضبط و نمونه‌ی مدرسه‌ی ما.» دیگر دلم نمی‌خواست حرف بزنم. انگار دیوارهای دفتر می‌خواستند درسته قور تم بدهند. چند لحظه به موزائیک‌های روی زمین نگاه کردم. چه طور باید حرف می‌زدم؟ از کجا باید شروع می‌کردم؟

- نمی‌خواهی بگی چی کار داری؟

- ام... چیزه... اومده بودم... امم... گج ببرم.

لبخند زد و با سر به کمد گج‌ها اشاره کرد. وقتی لبخند می‌زد، روی گونه‌ی چپش چال می‌افتاد. چندتا گج برداشتم و از دفتر بیرون آمدم. به سمت آینه‌ی تمام‌قد کنار دفتر رفتم. همان طور که صورتم را مچاله کرده بودم، به تصویر خودم گفتم: «گند زدی! بی‌عرضه‌ی ترسو، باید می‌گفتی همه چیز اتفاقی بود و نمی‌خواستی طرف‌های آزمايشگاه رو بشکنی.»

آن قدر مشتکم را محکم فشار دادم که گج‌ها در دست‌های عرق کرده‌ام شکستند. ناگهان احساس کردم کسی پشت سرم ایستاده. سرم را کنار بردم و صورت خانم محمودی توی آینه نشست. دیگر لازم نبود برایش تعریف کنم.

مهديه اسمعیلی، ۱۷ ساله، خبرنگار افتخاری از شهریار

دوست داشتن

زیاد وقتمان را نمی‌گیرد
بیا تا این فنجای چای را می‌نوشیم
هم‌دیگر را دوست داشته باشیم
بعد
فنجان‌ها را عاشقانه خواهیم شست

بهنام عبداللہی
خبرنگار افتخاری از تبریز



عکس: مریم زندہبودی از پوشهر

آرزوهای بر باد رفتنم

دیگر
آرزویی به ذهنم نمی‌رسد
قاصدک را توی باغچه می‌گذارم
چشم‌هایم را می‌بندم
برای تمام قاصدک‌های گیر افتاده
توی تار عنکبوت
زیر برگ‌های خشک
بین شاخه‌های چموش
برای قاصدک‌هایی که
پشت چراغ قرمز آسمان
منتظر ایستاده‌اند،
دعا می‌کنم

سارا نجفی، ۱۷ ساله
خبرنگار افتخاری از سر وستان



تصویرگری: هلیا معیری فارسی، ۱۷ ساله از لاهیجان

سفر

جنگل چشم‌هایت
امواج موهایت
دریای قلبت
مرا

به شهرهای شمالی می‌بری
هلیا شاهزاده حمزه، ۱۵ ساله
خبرنگار افتخاری از تهران

سلول دسته جمعی

به اندازه‌ی
تمام
آدم‌های جهان
تنهاییم

وجیهه جوادی، ۱۷ ساله
خبرنگار افتخاری از نجف‌آباد

انتظار

سال نو شد و نیامدی
باشد
یک سال
بیش‌تر

منتظرت می‌مانم
افسانه پورآذر، ۱۵ ساله
خبرنگار افتخاری از بهارستان

انگلی



ای بر همه گیتی نظرت افتاده
در عشق جهان ذات تو را جا داده
از لطف تو تنهایی من ویران شد
با صوت اذان‌های مؤذن زاده...

مهسا حیدری، ۱۶ ساله
خبرنگار افتخاری از فریدون‌شهر

بی‌خبری

به یاد نمی‌آورم
چندبار از این کوچه گذشته‌ایم
با تو بودن
هوش از سرم برده است
کوتر مزیانی، ۱۷ ساله
خبرنگار افتخاری از تهران

عکس یادگاری

نیمکت نیمه‌خالی
در ختان پشت سرم
انعکاس نور آفتاب
لبخندی که بر لب نیست
در عکس‌های تک‌نفره‌ام
نبودنت، عجیب پیداست
نسرین خرم‌آبادی
خبرنگار جوان از آران و بیدگل



عکس: فاطمه موسوی، ۱۶ ساله، خبرنگار افتخاری از کرک

مے نویسیم کہ فراموش نکنم

● حدیث لزر غلامی



اسب تون و باهاتون بیام! دیگه راحت می شم از همه ی غرغراش و گداباز یاش و خسیسی هاش.»
به من گفت: «غرغو و گدا و خسیس. درست است که توی یک بازی احمقانه ی من در آوردی است اما واقعاً که. داشتیم واقعاً عصبانی می شدیم که از خودش صدای شیبه ی اسب در آورد. هاها عالی بود. واقعاً توانست صدای شیبه ی اسب را مثل خود اسب در بیاورد. آن وقت گفت: «نه، نه. تو رو نمی تونم ببرم. به یک دختر بزرگ تر احتیاج دارم. یکی که بتونه همه ی کارهای قصر رو بکنه.»

ابروهایم را دادم بالا.
با تعجب گفت: «وای یک خدمتکار می خواهی؟»
بعد با صدای ملکه جواب داد: «آره، ولی نباید توی خواب حرف بزنه. برای همین اول می برم پیش دکتر قصر، بعد هم تاجایی که بشه از ش کار می کشم. کجاست خواهرت؟ اومدم ببرمش.»

داشتم از خنده می مردم. گفتم در را باز کنم که یک هو از ترس زهره ترک شود. دستم را گذاشتم روی دستگیره و ای وای. نه، نه، ولم کن. ولم کن. من رو کجا می برین؟ نههههههههه! و آخرین تصویری که دیدم صورت وحشت زده ی خواهرم بود که برعکس دیدمش و داشت جیغ می زد. من دمر پشت یک اسب سفید بزرگ بودم که به تاخت از اتاق خواهرم بیرون آمد و دست بزرگ ملکه مرا از کمر گرفت و دیگر چیزی نفهمیدم. همین تازگی توانسته ام مداد و کاغذی این جا پیدا کنم و این اولین یادداشت روزانه ام از توی این اصطبل بدبوی قصر این ملکه ی زشت است. می نویسم که فراموش نکنم.

پاورچین پاورچین به در اتاق نزدیک شدم. داشت برای خودش قصه می گفت. گوشم را چسباندم به در. صدایش را عوض کرده بود و جای راوی قصه و شخصیت ها حرف می زد:
- آن وقت ملکه گفت: «خووب! خانوم خانوما! پس این جا زندگی می کنی؟»

لبخند زدم. داشت درباره ی اتاق کوچکمان می گفت. صدایش را عادی کرد و ادامه داد: «اوهوم. با خواهرم این جاییم. ولی اون همه ش من رو اذیت می کنه!»
درست شنیده بودم. داشت چغلی من را می کرد دوباره.
- ما یه تخت داریم، همش خودش رو تخت می خوابه. روان نویساش رو به من نمی ده. توی دعوا موهام رو می کشه. توی خواب حرف می زنه!

خواستیم در اتاق را باز کنیم و بروم تو که بازی اش خراب شود. اما همان موقع دوباره صدایش را عوض کرد و جای ملکه حرف زد.

- گاهی صدای جیغ هات رو می شنوم، وقتی موها ت رو توی دعوا می کشه. اتاقتون هم خیلی کوچیکه. من توی قصرم پنجاه تا از این اتاقا دارم.

هم حرصم گرفته بود و هم خنده ام. این چیزها را از کجایش در می آورد؟

یک هو با هیجان در جواب ملکه داد زد: «وای! راست می گین؟ من رو می برین قصر تون؟ وای خدا! من عاشق زندگی کردن توی قصرم.»

بهش از پشت در پوزخند زدم. ادامه داد: «اسب تونم خیلی خوشگله. من عاشق اسب سفیدم، می تونم بشینم پشت

نگاهی به جلد اول دروازه مردگان

آن سوی دیوار مرگ

● فاطمه ترجمان

خانواده هایشان بر گردند. اما یک شب شکور توی حوض عمارت می افتد و می میرد و تمام امید رضا برای فرار، ناامید می شود.

شاید تا این جای کتاب چیز زیادی از ترس و هیجان در داستان دیده نشود و فقط پسر بچه های بی نوابی را ببینیم که زیر دست برادرزاده ی بی رحم داروغه، دور از خانه و خانواده به قالی بافی مشغول اند.

اما آن سوی دیوار نامرئی تاریخ، مجید دارد داستان شان را می خواند و همراه پدر و خواهرش در کوچه پس کوچه های محله های قدیمی تهران به دنبال نشانه های روایت رضا به واقعی بودن ماجرا مطمئن می شود... داستانی که اگر چه جالب است، ولی تا این جابدون رنگی از ترس و وحشت، در مسیر خودش پیش می رود.

اما کم کم با مرگ شکور در حوض عمارت حال و هوای داستان تغییر می کند و معلوم می شود چرا این کتاب در دسته بندی رمان وحشت قرار گرفته! آخر شکور فردای شبی که در حوض عمارت غرق می شود، با صورتی کبود و چشمانی بی تفاوت به جمع بچه های قالی باف خانه بازمی گردد! و دوباره کنار رضا می نشیند و به بافتن قالی مشغول می شود. رضا تنها کسی است که بدون ترس با شکور معاشرت می کند و هنوز از رفتن با او حرف می زند. اما این تنها

خیلی چیزها هست که نمی دانیم. خیلی چیزها هست که پیش روی ما یا پشت سر ما اتفاق می افتد و سایه اش در جای دیگری دیده می شود. چیزهای زیادی که انگار پشت دیواری بلند و نامرئی، شاید از جنس زمان، پنهان شده اند. دیواری که مجید، پسری از روزگار ما را به رضا در دوران قاجار و واقعیت های عجیب زندگی او وصل می کند.

مجید، پدر هنرمندی دارد. او برای تصویرسازی تابلوی تازه اش، صفحات یادداشتی خیلی قدیمی، از دوره ی قاجار را به دست آورده است. در آن یادداشت ها، خاطرات کودکی رضاقالی میرزا ثبت شده؛ روایتی از کودکی او، که از یک قالی باف خانه در تهران سر در می آورد. قالی باف خانه پیش از این عمارتی بوده متعلق به معتمدالدوله، داروغه ی تهران. اما نه عمارتی معمولی؛ عمارتی با دیوارها و حوض عمیقی که در دل شان مجرمان بخت برگشته ای برای همیشه دفن شده اند. برای همین این قالی باف خانه بیش تر شبیه قبرستانی عمودی است!

پسر بچه هایی که در آن جا کار می کنند روزگار خوشی ندارند. زندگی برای آن بچه ها آن قدر سخت و آزاردهنده است که رضا به همراه دوستش شکور، تصمیم می گیرند فرار کنند و پیش

کاش...

● معصومه معصوم زاده

کاش طعم گوجه های سبز را چشیده بود

یا صدای گفت و گوی باد با درخت باغ را

کاش بوی خاک خیس را نفس کشیده بود

کاشکی شنیده بود

قصه های آفتاب داغ را

او دوبده بود

او فقط همیشه زود تر رسیده بود



ار تباط رضا با دنیای مردگان نیست. او با کمک شکور پا به دنیای مردگان عمارت نویان خان می گذارد و با کمک آن ها برای فرار مصمم می شود...

اگر چه در نهایت و پس از این که ماجراهایی سخت و پراسترس از سر می گذارند، به کنار خانواده اش، جایی کیلومترها دور تر از عمارت نویان خان، برمی گردد، اما ظاهراً این پایان داستان آن ها نیست. دروازه ی مردگان هنوز گشوده است و مجید و رضا قالی میرزا هم چنان در گیر آن هستند.

باید دید در جلد دوم این کتاب که قرار است تا شروع نمایشگاه بین المللی کتاب تهران، یعنی همین روزها، به دست مخاطبان برسد، چه روی می دهد.

دروازه ی مردگان

(جلد اول: قبرستان عمودی)

نویسنده: حمیدرضا شاه آبادی

ناشر: نشر افق (۰۲۱۶۶۴۱۳۳۶۷)

قیمت: ۲۰ هزار تومان

واردات و صادرات جیب کوچک من

برای بعضی خریده‌ها پول می‌گیریم، می‌توانیم از فصل‌های حراج برای خرید لباس، کفش و... استفاده کنیم.

۱۱. یکی از راه‌های مدیریت مالی این است که هزینه‌های رفت‌وآمدمان را کنترل کنیم. مثلاً گاهی بعضی از مسیرها را پیاده برویم.

۱۲. می‌توانیم گاهی پول قرض بگیریم، اما لازم است باز پرداخت قرض‌ها را در اولویت برنامه‌های خود قرار بدهیم.

نفیسه مجیدی‌زاده

۶. پولی را که جمع کرده‌اید، می‌توانید به صورت قرض به یکی از افراد خانواده بدهید. وقتی قرض می‌دهید عملاً دسترسی شما به آن پول محدود می‌شود.

۷. در زمان خرید کردن کمی حواستان به پول داخل کیفتان باشد، قرار نیست ته جیبتان را خالی کنید.

۸. بیش‌تر ما دوست داریم پول‌هایمان را صرف خریده‌های روزانه کنیم. اما کافی است یک‌بار پولمان را ذخیره کنیم و در زمان نیاز از آن برداشت کنیم و لذت آن را بچشیم تا پس‌انداز برایمان جذاب شود.

۹. کودکان معمولاً برای پس‌انداز پول‌هایشان از فلک استفاده می‌کنند. برای ما باز کردن حساب پس‌انداز همان فلک است. اگر حساب پس‌انداز نداریم، به هر حال باید جایی را برای کنار گذاشتن بخشی از پول‌ها در نظر بگیریم.

۱۰. گاهی که از خانواده

کارشناس اقتصاد در گفت‌وگو با هفته‌نامه‌ی دوچرخه، راهکارهایی درباره‌ی مدیریت مالی به نوجوانان پیشنهاد می‌کند:

۱. پس‌انداز کردن را با خسیس بودن اشتباه نگیریم و پول خرج کردن را با ولخرجی یکسان ندانیم.

۲. برای پولی که به‌طور روزانه، هفتگی و یا ماهانه می‌گیریم و هم‌چنین برای عیدی‌هایمان می‌توانیم برنامه‌ریزی کنیم.

۳. می‌توانید برای خودتان دفترچه‌ی مخصوصی داشته باشید؛ مثل دفترچه‌ی حساب و در آن همه‌ی دریافت‌ها و پرداخت‌هایتان را یادداشت کنید.

۴. البته بسیاری از نوجوانانی که حساب پس‌انداز دارند، کارت بانکی هم دارند و چون کارت بانکی هم مثل پول داخل کیف است، می‌تواند خیلی زود خرج شود، بهتر است حساب پس‌اندازتان را از حسابی که کارت آن را می‌خواهید همراهتان داشته باشید، جدا کنید.

۵. اگر پول توجیبی کمی می‌گیرید، دلیل نمی‌شود که به پس‌انداز کردن فکر نکنید. اتفاقاً بهتر است که تا می‌توانید پس‌انداز کنید، نتیجه‌اش را خیلی زود می‌بینید.

من: اگر فقط درباره‌ی واردات و صادرات جیب و کیف پولم فکر کنم و به نتیجه برسم، اقتصاددان بزرگی می‌شوم.

او: می‌توانم در آینده مدیر بانک بشوم. من که گاهی پس‌انداز دارم، گاهی به مادرم پول قرض می‌دهم، گاهی قرض می‌گیرم و کم‌وبیش درگیر مدیریت پولم هستم.

دبیر فیزیک: شاید جایش در میان درس‌های مدرسه خالی باشد. البته مدیریت مالی به این معنا نیست که هیچ‌وقت پول خرج نکنی و همیشه پول‌هایت را پس‌انداز کنی. مدیریت مالی این است که طوری خرج کنی که هیچ‌وقت بدون پول نمانی. **سعید:** من هیچ‌وقت پول ندارم. همه‌ی پول توجیبی‌ام را خرج می‌کنم. حتی بطری آب هم با خودم از خانه نمی‌برم و آب معدنی می‌خرم. گاهی ناچار می‌شوم پول قرض بگیرم. البته خیلی وقت‌ها هم از بوفه‌ی مدرسه برای دوستانم ساندویچ می‌خرم!

نیکان: بیش‌تر پول تو جیبی‌ام را پس‌انداز می‌کنم. برای همین هیچ‌وقت توی جیبم پول ندارم! حتی وقتی با مدرسه به اردو می‌رویم، نمی‌توانم چیزی برای خودم بخرم.

چطور پولمان را مدیریت کنیم؟

اگر بخواهیم شبیه سعید و نیکان نباشیم و در هر حال بدون پول نمانیم، لازم است نکاتی درباره‌ی مدیریت مالی بدانیم. الهه محمدی،



دماسنج

چه‌عالی... فکر نمی‌کردم روزی شنیدن قصه‌ی مادر بزرگ برای یک نفر جالب باشد.

- برای من خیلی جالب بود.

- و تو چه احساسی داری؟

- من خیلی امیدوار شدم. احساس کردم نباید به این زودی، تا مشکلی کوچک برایم پیش می‌آید، زود جا بزوم و ناامید باشم. من باید مثل مادر بزرگ...

دلیل تشکر

سعید می‌گفت: «قدردانی‌های متداول، هر چند مثبت، بیش‌تر شکلی ساختگی دارند و حتی گاهی حالت قضاوت به خود می‌گیرند؛ اما وقتی دلیل دقیق آن را بیان کنیم، احساس تصنعی را از آن می‌گیریم.» بعد از تماس با سعید، دلم می‌خواست به همه‌ی بچه‌های گروه، دوباره زنگ بزوم و دلیل تشکر را هم بیان کنم.

پذیرش قدردانی

در پایان مکالمه‌ی تلفنی، سعید هم از من تشکر کرد. به او گفتم: «اختیار داری! من که کاری نکردم.» اما سعید، نکته‌ای گفت که تا به حال به آن فکر نکرده بودم:

- یعنی چه! چرا می‌گویی من که کاری نکردم! تو هم کلی لحظه‌های خوب برای من ایجاد کردی. مثلاً دست مرا رد نکردی و خرما برداشتی، سر آن پیچ، کوله‌ی مرا حمل کردی و...

و ادامه داد: «تو هم باید این حقیقت لذت‌بخش را بپذیری که توانستی در آن روز، کیفیت زندگی مرا افزایش دهی و با به‌کاربردن عبارت من که کاری نکردم، نباید روح خودت را از لذت دریافت قدردانی محروم کنی.»

خواهم برد و هم لطف تو رو فراموش نمی‌کنم. کمی به حرف‌های سعید، فکر کردم. آن قدر که فکر کرد تلفن قطع شده.

- پسر... کجایی؟ هنوز هستی؟

- آره سعیدجان... داشتم فکر می‌کردم. خُب... آن روز به من خیلی خوش گذشت؛ اما نقش تو... آها، یادم افتاد؛ آن روز خرمایی که تعارف کردی، خیلی به من چسبید و تعریف کردن قصه‌ی مادر بزرگ، وقتی که در خوزستان زندگی می‌کردند و نخلستان داشتند... و این که در اوج سیل و ناامیدی، برای سالم‌ماندن نخل‌هایشان، تلاش می‌کردند و... سعید، خنده‌ی شیرینی کرد و گفت: «اوه،

خرمای امید!

سعید، آخرین کسی بود که تماس گرفتم و از او تشکر کردم. او فارغ‌التحصیل رشته‌ی روان‌شناسی است و بچه‌های گروه، حسابی قبولش دارند. وقتی بابت خلق خاطره‌های خوب آن‌روز، از او قدردانی می‌کردم، پاسخ جالبی داد و مرا حسابی به فکر واداشت.

گفتم: «سعیدجان، ممنون، توی کوه خیلی باحال بودی...» سعید گفت: «حیف که نمی‌توانم آن قدر که دوست دارم، از قدردانی تو لذت ببرم!» کمی با تعجب گفتم: «... سعید... منظورت را نمی‌فهمم؟»

- آخر تشکر تو یک حرف کلی است که بارها و بارها، گاهی آگاهانه و گاهی ناآگاهانه از زبان دیگران شنیده‌ام. اما هیچ‌کدامشان در ذهنم نمانده.

اما اگر بدانم که به‌طور دقیق، کدام حرف یا کار من در آن روز، برای تو مؤثر، خاطره‌انگیز و لذت‌بخش بوده، هم از پیام تشکر و محبت تو، لذت بیش‌تری

مدتی پیش با گروهی از دوستانم، تصمیم گرفتیم برویم کوه. سنگ‌هایی سبز و بهاری، هوایی لطیف و قله‌ای زمستانی، سفر کوتاه‌مان را لذت‌بخش کرده بود؛ و البته املت در مسیر و خرمای کبکاب و چای داغ پناه‌گاه آخر!

اما گپ و گفت با بچه‌ها در طول مسیر، سختی سربالایی‌ها و سرآشوبی‌ها را شیرین‌تر کرده بود. آن قدر که وقتی خانه رسیدم، روحم بوی عسل می‌داد!

سرمه‌ی از آن کوه نوردی، بعد از دو سه روز، به این فکر افتادم که به هم‌سفرانم؛ تلفن بزوم و بابت خلق چنین خاطره‌ی شیرینی، از تک‌تکشان تشکر کنم.

سپاس؛ پر تاب گلی به قلب خودم!

این‌ها، حس من بعد از تماس با دوستانم بود. احساسی که مرا علاقه‌مند کرد تا گاهی همین‌طور الکی از اطرافیانم تشکر کنم: «انگار هر چه از دیگران بیش‌تر تشکر کنم و در قدردانی از کارهای ریز و درشتشان متبهرتر شوم، کم‌تر گرفتار ناامیدی و افسردگی خواهم شد. انگار قدردانی، چون کیمیایی عمل می‌کند که مس‌خودخواهی وجودم را به طلای مهربانی تبدیل می‌کند و این ممنون‌ها و متشکرم‌گفتن‌ها، بیش‌تر از آن که برای دیگران انرژی مثبت داشته باشد، برای خودم آرامش به ارمغان می‌آورد...»



سید سروش طباطبایی پور





اثر پردیس حیدرزاده/تکنیک آکرلیک

دانشجویان وقتی می‌خواهند وارد مرحله‌ی حرفه‌ای شوند، این نمایشگاه و جشنواره به معرفی دانشجویان با استعداد و کوشا کمک می‌کند. داوری نهایی آثار این جشنواره را دکتر بهنام کامرانی، دکتر جمال عرب‌زاده، پویا آریان‌پور، فرح‌اصولی و معصومه مظفری بر عهده داشته‌اند. به گزارش سایت جشنواره، در این دوره ۱۵۲۰ اثر از ۶۰۲ هنرمند از دانشگاه‌های سراسر کشور به دبیرخانه‌ی جشنواره رسید که در دو مرحله داوری، ۱۱۰ اثر به نمایشگاه راه یافت. این نمایشگاه، که از جمعه ۲۳ فروردین فعالیت خود را آغاز کرده تا فردا، ششم اردیبهشت دایر است و دوستداران نقاشی می‌توانند از ساعت ۱۱ تا ۲۰ برای تماشای نقاشی‌ها به گالری پردیس ملت (خیابان ولی‌عصر، بزرگراه هاشمی‌رفسنجانی) بروند.



در ماه اردیبهشت که هوا بهشتی است، تماشای نقاشی‌هایی جذاب می‌تواند حال و هوایمان را بیش‌تر اردیبهشتی کند. این روزها در گالری پردیس ملت، چهارمین جشنواره‌ی سراسری دانشجویی نقاشی ژکال این فرصت را فراهم کرده است.

شاید بررسی ژکال یعنی چه؟ ژکال در زبان فارسی قدیم به معنی زغال است. مهرنوش برادران، مسئول گالری پردیس ملت، درباره‌ی این نمایشگاه به خبرنگار هفته‌نامه‌ی دوچرخه می‌گوید: «این نمایشگاه مخصوص دانشجویان کل کشور است و چهارمین دوره‌ی آن است که برگزار می‌شود. دانشجویان کشور آثار خود را می‌فرستند و با دو مرحله داوری آثار، سه اثر برگزیده و پنج اثر قابل تقدیر انتخاب می‌شوند.» او درباره‌ی آثار می‌گوید: «آثار اسالی بسیار کارهای خوب با تکنیک‌های متنوعی است. دانشجویان چون جوان هستند، در انتخاب سوژه‌ها بسیار جسورانه عمل کرده‌اند و با توجه به موضوع‌های اجتماعی و محیط‌زیست، کارهای ارزشمندی خلق کرده و نشان داده‌اند که جشنواره‌ها را جدی می‌گیرند.»

چهارمین جشنواره‌ی سراسری دانشجویی نقاشی ژکال

نقاشی‌های جسور بر دیوار پردیس ملت

● فریبا خانی



اثر سارا گلرخ/تکنیک رنگروغن



اثر زهرا صابر طحطان/تکنیک آکرلیک



اثر یاسمن موسوی/تکنیک رنگروغن



اثر فاطمه قلی‌زاده/تکنیک رنگروغن



عکس‌های نمایشگاه: محمود اعتمادی/دوچرخه



اثر بهروز قدسی/تکنیک رنگروغن

